**آسیب شناسی خانواده(1): انتخاب همسر[1] و تهدیدها**

در بحث انتخاب همسر، شیوه ها و ملاک هایی به چشم می خورد که برخی از آنها جنبه اخلاقی دارند، برخی جنبه زیستی و برخی نیز شرایط و جنبه های دیگر را در بر می گیرند که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می شود. البته این منع ها سبب ساز حرمت شرعی ازدواج نیستند، بلکه ممکن است استحکام و دوام بنیان خانواده را تهدید کنند:

**1. جاذبه های سطحی**

در مواردی پسر و دختر تحت تأثیر جاذبه های سطحی دل باخته یکدیگر می شوند. برای مثال، پسری در خیابان با یک نگاه، عاشق دختری می شود و همین مسئله، شروع آشنایی و ازدواج با او می شود. این جاذبه های سطحی و زودگذر و این عجله و ظاهربینی، بیشتر وقت ها فرجام خوشی ندارد و گاه ممکن است انسان را به سیاه بختی بکشاند.

**2. زیبایی و ثروت**

گاهی ثروت و دارایی فردی، سبب می شود مشتاقانی پیدا شوند یا بر اثر زیبایی چهره و ظاهر فردی، دلدادگانی به او ابراز علاقه کنند، در حالی که نه ثروت امری پایدار است و نه کامجویی واقعی در سایه رنگ و زیبایی چهره می تواند دوام بیاورد. انتخاب شریک زندگی به خاطر علت و انگیزه های اقتصادی یا زیبایی ظاهری، بسیار خطرآفرین است.

**3. ازدواج جبری یا مصلحتی**

ازدواج در مواردی صورت جبری دارد، بدین گونه که گاه پدری به اجبار، دخترش را به عقد فردی درمی آورد یا خانواده ای اصرار دارند که پسرشان با فلان دختر ازدواج کند. چنین ازدواجی، هیچ گاه فراهم ساز خیر و سعادت زن یا مرد نیست. ازدواج های مصلحتی نیز نمی توانند سعادت آفرین باشند و خیر و خوشی دو نفر در آن ضمانت نمی شود؛ چرا که در چنین ازدواج هایی، علاقه و رابطه قلبی و عقلی طرفین اهمیت ندارد و زن و شوهر قربانی مصالح افراد می شوند.

**4. انگیزه قدرت و موقعیت**

در مواردی زن یا شوهر بدان خاطر با فردی تن به ازدواج می دهند که در سایه آن ازدواج، به قدرت و موقعیتی بهتر دست یابند. برای مثال، چون فلان کس فلان پُست و مقام را دارد، با دختر یا پسر او ازدواج می کنند.

این گونه افراد، مجذوب آرزوها و خیالات خویشند، در عالم خیال آرزوهایی دارند و امیدهایی را در دل می پرورانند، غافل از اینکه ازدواج، نیاز به علاقه قلبی دارد و شرایط مادی و هوسی را پذیرا نیست و از سوی دیگر، قدرت ها و موقعیت ها همیشه پایدار نیستند. دست اراده روزگار، بالاهایی را پایین می آورد و پایین ها را بالا می برد.

**5. هم کفو نبودن**

بسیاری از افراد، از لحاظ اعتقادی، اقتصادی یا تحصیلی در دو درجه کاملاً متفاوت قرار دارند. برای مثال، یکی، از طبقه ثروتمند است و دیگری، از طبقه فقیر یا یکی مدرک تحصیلی بالایی دارد و آن دیگری بی سواد است.

بررسی ها؛ نشان می دهند که بخش مهمی از درگیری ها و ناسازگاری های خانوادگی، ریشه در این دارد که زن یا شوهر، خود را برتر از دیگری می خواند و فخرفروشی می کند.

**6 . تفاوت سنی فاحش**

از نظر شرعی در اینکه برای مثال فردی 50 ساله با فردی 20 ساله ازدواج کند منعی نیست؛ اما نکته مهم این است که در پی افزایش سن، افزایش تجربه ها، تغییر دیدگاه ها و تفاوت فهم ها و درک هاست. بدین جهت، ضروری است تناسبی در رابطه سنی زوجین برقرار باشد تا بتوانند یکدیگر را درک کنند و بدون اختلاف در فهم و درک و تجربه، زندگی خانوادگی استوار بماند.

**7. آلودگی ها و اعتیادها**

دین مبین اسلام به ما اجازه نمی دهد با افراد آلوده و ناپاک رابطه زناشویی برقرار سازیم. در اسلام اصل بر این است که ازدواجی که صورت می گیرد، در آن نیمی از دین از خطرها حفظ شود، نه آنکه دین و آبرو و سلامتش از بین برود. همچنین بدیهی است ازدواج با افراد معتاد و آلوده به ناهنجاری های رفتاری و عقیدتی، هم خطر آفرین است، هم زمینه را برای رسوایی ها و درگیری های بعدی فراهم می آورد.

**8. عیب های جسمی و روانی**

شرع، منعی در زمینه ازدواج با فردی در عین نقص جسمانی یا روانی اش، قرار نداده است، ولی طرفین باید بدان آگاه و از آن راضی باشند. نازایی، ناتوانی جنسی، سالخوردگی و نقص عضو موجب منع ازدواج نیست، ولی اگر با حیله و فریب، آن را به گونه ای دیگر بیان و القا کرد، اساس ازدواج را تهدید می کند.

**آسیب شناسی خانواده(2): لطفاً ازدواج نکنید**

**طیبه چراغی**

به شما توصیه می کنم که ازدواج نکنید! چرا؟ چون اگر می خواهید با یکی از هدف هایی که می گویم ازدواج کنید، بدانید که آماده ازدواج نیستید و مواظب باشید که این آماده نبودن، به شکست در زندگی مشترکتان منجر نشود.

تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به علت فضای فاسد آن زمان، تعداد بالایی از دختران و پسران در انتخاب همسر خود ملاک های غلطی را مدنظر داشتند، مثل: زیبایی چهره، مدرک تحصیلی، قد، ثروت، شغل پردرآمد و... .

حتی گاهی برای یافتن زوج مورد نظر خود، در روزنامه و مجله ها آگهی می کردند. اما با پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از ملاک های ضدارزشی از بین رفت و ملاک های اسلامی مانند دین داری، اخلاق پسندیده، اصالت خانوادگی و... ملاک ازدواج قرار گرفت.

امروزه نیز گاهی می بینیم که جوان های دم بخت این دوره با انگیزه های عجیب و بی اساس ازدواج می کنند. گاهی فرد به خاطر پول و ثروت تن به ازدواج می دهد که البته هیچ کس منکر نقش پول در رفاه و خوش بختی افراد نیست، اما ازدواج کردن تنها به خاطر پول، بدون در نظر گرفتن احساس انسانی به آن فرد یا شناخت عقلانی او و رعایت اصول انتخاب درست، بیهوده است.

در خانواده های ناپایدار و بدسرپرست برخی از دختران یا پسران به خاطر دور شدن از خانه والدین ازدواج می کنند تا از فضای اندوه بار آن جدا؛ شوند، اما گاهی از چاله به چاه می افتند؛ چون ممکن است دختران به این نتیجه برسند که بهتر بود یکی دو سال دیگر در خانه پدر می ماندند، و ندانسته به اولین پیشنهاد ازدواج، پاسخ مثبت نمی دادند. و پسران نیز افسوس می خورند که چرا در انتخاب فردی شایسته و مناسب دقت کافی نکردند.

بعضی جوان ها هم به خاطر پدر و مادرشان ازدواج می کنند؛ یعنی پدر و مادرشان به فردی علاقه دارند و آنها به خاطر علاقه والدین تن به ازدواج می دهند، اما شاید آن فرد، زن یا مرد رؤیاها و ملاک های او نباشد و او مجبور است اسیر فرد محبوب پدر و مادر خود باشد. در این میان، چاره ای نیست جز اینکه این گونه جوان ها بسوزند و بسازند.

عده ای دیگر هم تنها به خاطر بچه دار شدن ازدواج می کنند. اما یکی نیست به اینها بگوید که وقتی بچه ها بزرگ شدند و دنبال سرنوشت خود رفتند، باز شما می مانید و آن فرد. پس حداقل چشمتان را باز کنید تا پدر یا مادر مناسبی برای فرزندتان انتخاب کنید.

**آسیب شناسی خانواده(3):تنها نقطه مشترک**

**فاطمه خوش نما**

من یه روز متولد می شم و یه روز هم حتماً می میرم. درست مثل تو که یه روز به دنیا می آیی و یه روز می میری... مثل همه آدم های این دنیا. بدون شک این یکی از ویژگی های مشترک آدم هاست! اگه اینو همیشه یادت باشه و حداقل روزی یه بار به خودت تذکر بدی، شاید خیلی چیزها برات حل بشه. اون وقت شاید بفهمی که همه آدم ها مثل هم نیستن و اختلاف نظر و سلیقه، بن بست کوچه های زندگی نیست؛ بلکه یه راهه! یه راه جدید برای رسیدن به یه زندگی جدید؛ راهی که می تونه همه چیز رو تغییر بده. البته اگه درست بهش نگاه کنی.

اگه احساس کردی همسرت انگیزه لازم رو برای ادامه زندگی از دست داده، اگه فکر می کنی که می خواد از زندگی فرار کنه... مطمئن باش مقصر اصلی خودتی! مقصری به خاطر اینکه یه انسان آزاد رو توی بند گذاشتی، اونو باورش نکردی، همون طوری که بود، همین طوری که هست! و حس در بند بودن، اولین حسّی است که انگیزه فرار رو در انسان ایجاد می کنه.

درسته! انسان یک بار متولد می شه، یک بار هم می میره، اما از تولد تا مرگ بارها و بارها تغییر می کنه، می تونه عوض بشه، می تونه یه آدم تازه بشه، یه آدم متفاوت. فکر کن و تصمیم بگیر که این انسان تازه رو باور کنی، تفاوت هایش رو قبول کنی، و در موردشون صبور باشی.

بهتره اجازه بدی اون طور که می تونه و می خواد، تغییر کنه، نه اون طور که تو می خوای. بندها رو باز کن تا هر دوتون راحت تر نفس بکشین!

**آسیب شناسی خانواده(4): نگاهی به علل و پی آمدهای مشاجره در خانواده**

**مهری کلهر**

**شکستن ساقه های عشق**

دلم برای تو تنگ می شود. این روزها که تمام می شوم و تو چون طلوع آفتاب شروع می شوی و صبح خنک، چشمان تو را من ندارم. آسمان آبی نیست، ابرها طغیان کرده اند، گلدان شمعدانی شکسته است و پرده های حریر پنجره مان را باد برده. چه بی دلیل عشقمان تمام شد. چه بیهوده توفان شد... حرفمان کوچک بود: «تو می گفتی بوی بد می دهد؛ چون علفی هرز... سوغاتی پرهام، عموزاده ناتنی از فرنگ برگشته ام، پوچ و بی ارزش».

می دانستم که راست می گویی، اما می گفتم خیلی بدمزه است این تحفه هایی که مادرت از بازار خریده و تو می گفتی چه بد می خندد زن برادرت و من می گفتم راستی چشم های مادرت خوب نمی بیند، می خواهی برایش وقت دکتر بگیرم. نه تو می فهمیدی و نه من که هیچ کداممان قصد آزردن دیگری را نداریم، اما چند ساعت پیش که حرفمان شد، لج کردیم. تو می گفتی این، من می گفتم آن.

بوی بد می آمد، نگاه که کردیم دیدیم آنجا چیزی دارد می سوزد، جرقه افتاده بود، «ما»ی مشترکمان را داشت می سوزاند. هر دویمان ترسیدیم، دلواپسی امانمان نداد، تو گفتی صبر کن بر روی مشتی خاکستر زندگی کردن کار دشواری است، صبر کن می خواهم آب بنوشم؛ اگر آب بنوشم آتش را خاموش می کنیم. من گفتم از هیاهو که بگذریم، پایمان به آب می رسد و چشم هایمان به آسمان و باران و تو گفتی صبر کن، همه چیز را می شوییم و من گفتم صبر کن، دوباره می بینم آنچه در عشق می دیدم. شب از نیمه می گذرد و دلم برای صبح پرواز می کند تا دوباره روزی را از نو آغاز کنم که شبیه آنچه امروز گذشت، نباشد.

اشتباه من این بود که حرفم را رک و راست نگفتم. اشتباه من این بود که بعد از 4 سال زندگی مشترک و این همه کتاب و درس خواندن، هنوز یاد نگرفته بودم حرفم را مستقیم بگویم. اشتباه من این بود که خانواده و جامعه ام به من نیاموخته بودند با تو چگونه از دل خوری های هفته های گذشته بگویم. آن قدر دل خوری هایم روی هم انباشته شد که به یک بهانه کوچک، انفجاری عظیم از هیجان خشم در درونم رخ داد. به همین سادگی دعوایمان شد و من 31 ساله به عنوان انسانی بالغ، آن چنان عصبانی شدم که پس از خروج از خانه چند بار اتومبیل خودم را به اتومبیل شوهرم که جلوی در خانه پارک بود، کوبیدم.

قصه تخلیه هیجانی مریم که خود فارغ التحصیل رشته معماری است، نمونه بارزی از ناتوانی در برقراری ارتباط مناسب با همسر و کسب نکردن مهارت کنترل خشم است. خستگی های روزانه خانه و کار بیرون مریم، آن روز سبب شده بود که مطالعه همسر را بهانه قرار دهد و از اینکه در روز تعطیل به او توجهی نمی کند، یک روز آرام را با یک جمله، به یک روز پرتنش تبدیل کند: «لعنت به این زندگی، از صبح تا شب کار می کنی، حالا هم که در خانه هستی این طور وقت می گذرانی».

کمبودها و ناتوانی های ارتباطی در خانواده، عامل بروز مشاجره

تحکیم روابط زناشویی، علاقه به داشتن یک ارتباط سالم، ایجاد یک کانون گرم و صمیمی و رسیدن به تفاهم، از مسئولیت های همه اعضای خانواده به ویژه زن و شوهر است. لازمه ایجاد، حفظ و استمرار روابط زناشویی سالم، داشتن تعهد، وفاداری، اعتماد، انصاف و سعه صدر متقابل است. در این زمینه، زن و شوهر با یادگیری مهارت های ارتباطی و به کار بستن آنها می توانند روابط خود را بهبود بخشند، متحول سازند و در فضایی سرشار از تفاهم و حسن نظر، به حل و فصل مسائل خود بپردازند.

وقتی در زندگی زناشویی، اختلاف نظر یا سوءتفاهمی بروز می کند، به جای سرزنش یکدیگر و ارائه تفسیرهای نادرست باید به شناسایی مسئله، علت یابی و حل آن پرداخت. البته باید اعتراف کرد که گاهی وقت ها شناسایی مسئله اصلی و نیز یافتن علت ها و رشدها کار دشواری است؛ زیرا آنچه روی پرده خودنمایی می کند، با واقعیت تفاوت دارد. بنابراین، شناخت ریشه های اصلی مسئله، کار ماهرانه و پیچیده ای است که کمک و مشاوره افراد متخصص را می طلبد. گاهی بین زوجین پیام هایی رد و بدل می شود که به درستی درک نمی شود، اما در بیشتر موارد زن و شوهر اگر چه با زبانی واحد با یکدیگر صحبت می کنند، اما آنچه یکی می گوید و آنچه دیگری می شنود، بسیار متفاوتند و در نتیجه، مشکلات ارتباطی را به دنبال می آورد. از آن جا که مهم ترین عامل پدید آمدن مسائل و مشکلات زناشویی، از ارتباطات نادرست و برداشت های واهی ناشی می شود، زن و شوهر، هر یک به سهم خود مسئولیت دارند که از به وجود آمدن آن پیش گیری کنند تا اختلاف ها و ابهام های کوچک رفتاری، به صورت یک فرآیند ویران گر و پیش رونده عمل نکنند.

گاه یک سوء تفاهم کوچک مانند یک گلوله برف به تدریج به یک بهمن بزرگ تبدیل می شود و بنیان زندگی را متلاشی می کند. وقتی زن و شوهر با هم توافق نداشته باشند، بحث آنها به مشاجره می کشد و پس از آن، درگیری آغاز می شود. به گونه ای که گفت وگوی دوستانه ناگهان به پایان می رسد و آنها به دلخور کردن، سرزنش کردن، شکایت کردن، اتهام بستن، توقع و شک و تردید روی می آورند. زن و شوهر، با مشاجره، نه تنها احساسات خود را جریحه دار می کنند، بلکه به روابط زناشویی خود نیز آسیب می رسانند همان گونه که ارتباط، مهم ترین عنصر هر پیوند است، مشاجره اقدامی به شدت ویران کننده است؛ چرا که به هر اندازه به کسی نزدیک می شویم، ناراحت کردن او و ناراحت شدن از او ساده تر می شود.

**گفت وگویی سالم و بی غرض**

دکتر رفیعی، روان شناس، می گوید: «سوء تفاهم، از گفت وگو منشأ می گیرد و جز با گفت وگو هم رفع نخواهد شد. بدون شک برای گفت وگویی سالم و بی غرض، به تمرین نیازمند هستیم؛ چرا که کمتر پیش می آید واژه هایی که ما به کار می بریم، بتواند به درستی و به دقت آنچه را می خواهیم ادا کند».

وی کلمه را تنها پل ارتباطی زبانی می داند و می افزاید: «سوء تفاهم، امری گریزناپذیر است، در حالی که روابط موجود بین اعضای خانواده در سلامت اعضای خانواده از جنبه های مختلف جسمی، روانی و اجتماعی تأثیر فراوانی دارد. ... امروزه بسیاری از مشکلاتی که میان اعضای خانواده وجود دارد، به خدشه دار بودن روابط بین اعضای اصلی هسته مرکزی خانواده (همسران، فرزندان، و رابطه متقابل آنها با یکدیگر) مربوط است».

وی حذف گفت وگوهای مستقیم و متوسل شدن به حدس و گمان، گوشه و کنایه و پوشیده نگاه داشتن رنجش های جزئی از طرفین در خانواده را، از جمله عوامل از بین رفتن یک زندگی سالم ذکر می کند و می افزاید: «با قضاوت های ناعادلانه طرفین، ثبات رابطه رو به وخامت می گذارد. تا جایی که عرصه بر هر دو تنگ می شود و کار به بحث و مشاجره و قهر و در نهایت، از هم پاشیدن خانواده می انجامد».

این روان شناس اشاره می کند: «در تمام این مراحل، با محبت کردن می توان درهای آشتی را گشود. گاه شرم از بیان کردن و فرار از واقعیت، مانع از حل مسائل می شود؛ چرا که با این اقدام مشکل را حل نشده به امید اینکه روزی خود به خود حل شود، رها کرده ایم... باید توجه داشت که احساس و عاطفه، نیروی در حال حرکت است که، به همه انسان ها و اعضای یک خانواده این امکان را می دهد تا در برابر آنچه نیازهای اولیه او را تهدید می کند بایستد».

رفیعی، خودآگاهی واقعی را لازمه یک ارتباط مناسب و متناسب میان همسران و اعضای خانواده می داند و می گوید: «زن و مرد باید از حد و مرزهای خود، آگاه و هر یک، مسئول احساسات، برداشت ها و خواسته های خود باشند».

**مشاجره و تأثیر آن روی فرزندان**

درگیری و اختلاف والدین، بر روی ویژگی های روانی کودک اثر ناپسند می گذارد و چنانچه این ارتباط دشمنانه باشد، زمینه های فراوانی را برای ویرانی زندگی کودکانه فرزند فراهم می کند و آرامش و امنیت را از زندگی او می گیرد.

به اعتقاد پژوهشگران مسائل خانواده، زمانی بقای یک زندگی خانوادگی برای کودک سودمند است که درگیری ها و مشکلات اعتقادی و سلیقه ای والدین محسوس نباشد؛ زیرا در غیر این صورت، تشویش های ذهنی و مشکلات روحی کودک بیشتر می شود. زمانی که در خانواده، پدر و مادر بر سر کوچک ترین مسائل، جلوی چشم کودکان خود با هم مشاجره و اوضاع خانواده را متشنج می کنند، این کار آنها به مرور زمان پی آمدهای منفی خود را متوجه کودکان می کند. از نخستین نشانه های آن، بی احترامی به والدین است که به مرور زمان این مسئله در ابعاد بزرگ تر و در سطح جامعه به شکل های گوناگون ظاهر می شود.

روان شناسان معتقدند که کودک در 7 سال اول زندگی باید شرایط رشد سالم را طی کند؛ یعنی در محیطی آرام و شاداب، به دور از تنش رشد کند. کودکانی که هنوز قدرت قضاوت و تجزیه و تحلیل پیدا نکرده اند، از دعوای پدر و مادر خاطره های بدی در ذهن خود ثبت می کنند که زمینه ساز بروز نگرانی و ناآرامی در آنهاست. همچنین والدینی که بدون توجه به روحیه حساس فرزندان به مشاجره و بی احترامی به یکدیگر می پردازند، ناکامی فرزندان در شکست تحصیلی آنان نیز نقش مستقیمی دارند.

**آسیب شناسی خانواده(5): جواب خدا را چه بدهم!**

**فاطمه خوش نما**

زن مرتب سر شوهرش فریاد می کشد. مرد می خواهد او را متقاعد کند، اما نمی تواند. زن صدایش را لحظه به لحظه بالاتر می برد، کاری از دست مرد ساخته نیست. این بحث ها برایش تازگی ندارد. کار هر روز همسرش است. مبلی را گوشه اتاق انتخاب می کند و روی آن می نشیند. زن مرتب ناله و نفرین می کند و اشک می ریزد. مرد بی توجه به همسرش، کنترل تلویزیون را برمی دارد، آن را روشن می کند. شاید می خواهد با این کار خودش را آرام کند. زن گریه می کند، صدای گریه او با صدای تلویزیون گره می خورد، مرد کانال ها را عوض می کند. خودش هم نمی داند دنبال چه می گردد. با خودش فکر می کند که همه چیز از آن شب شروع شد، از آن مهمانی لعنتی.

ملیحه هم کلاس زنش بود. آن دو بعد از مدت ها یکدیگر را پیدا کرده بودند. از وقتی زنش به خانه دوستش رفته بود، به کلی عوض شده بود. مرد نمی داند باید چه کار کند، زندگی اش به جهنمی سوزان تبدیل شده است. تلویزیون روشن است، یکی از کانال ها را انتخاب می کند ، از تلویزیون برنامه مذهبی پخش می شود. از همان برنامه هایی که فقط در ایام ولادت و شهادت معصومین پخش می شود. کارشناس برنامه از حضرت زهرا(س) حرف می زند؛ یک نفر راه افتاده است در خیابان و با خانم ها مصاحبه می کند. ازهمه یک سؤال می پرسد: الگوی شما در زندگی چه کسی است؟ عجیب است که همه یک جواب می دهند: «حضرت زهرا(س)». مرد به تأسف سری تکان می دهد. می خواهد کانال تلویزیون را عوض کند، ولی این کار را نمی کند. امیدوار است همسرش متوجه آن برنامه شود. صدای تلویزیون را بیشتر می کند، صدای زن بالاتر می رود. زن دست بردار نیست، همچنان گریه می کند و به بخت بد خودش لعنت می فرستد. مرد از روی مبل بلند می شود. نزدیک همسرش می نشیند، می خواهد با او حرف بزند. می خواهد چیزی بگوید؛ که ناگهان زن پیش دستی می کند: من نمی تونم ملیحه و شوهرش رو دعوت کنم، چرا؟ چون با این اسباب و اثاثیه ساده و زه وار دررفته آبروم می ره. ما حتی یه دونه فرش ابریشم هم تو خونه نداریم. این وضع خونه و زندگیمونه. حالا بماند که جناب عالی حتی اگه خودت رو بکشی هم، نمی تونی بیشتر از سه چهار نوع غذا تهیه کنی!

**مردم هم شوهر دارن ما هم...**

مرد از جایش بلند می شود. حرف ها در دهانش خشکیده است. نگاهش غمگین است. می داند حرف زدن فایده ای ندارد، برمی گردد و سر جایش می نشیند. نگاهش به تلویزیون خشک شده است.

کارشناس برنامه هم زن است. همچنان حرف می زند، از فضیلت های حضرت زهرا(س)، از چگونگی ازدواجشان و مهریه شان. مرد حوصله گوش کردن ندارد. مرد بی آنکه حرفی بزند، سر جایش نشسته است. می خواهد تلویزیون را خاموش کند، اما حوصله ندارد. کارشناس حرف می زد، درباره حضرت زهرا(س) می گفت: اینکه احترام زیادی برای همسرشان قائل بودند و حتی در لحظه مرگ هم به فکر جلب رضایت آن حضرت بودند و همیشه نظر شوهرشان را بر نظر خودشان مقدّم می داشتند.

مرد به همسرش نگاه می کند، هنوز مشغول غر و لند کردن است. زن از جایش بلند می شود، در کمد را باز می کند، چمدانش را برمی دارد، لباس هایش را به داخل چمدان پرت می کند و همین طور حرف می زند. از خوش بختی دوستش ملیحه، از آن شوهر پولدارش، آن فرش های ده میلیونی، مبل های گران قیمت و سفرهای اروپایی و بدبختی و بدشانسی خودش.

کارشناس همچنان حرف می زند. مجری برنامه به او گفته بود وقتشان رو به اتمام است. اما او با اصرار اجازه می خواست که یک مطلب دیگر بگوید. زن منتظر اجازه نماند. می گفت «روزی حضرت زهرا غذای مختصری آماده کرده بود و با احترام آن را جلوی حضرت علی(ع) گذاشت و وانمود کرد خودش از آن غذا خورده است. علی(ع) بعد از اتمام غذا، از همسرش پرسید: آیا چیزی در خانه داریم؟ زهرا(س) سرخ شد و با شرم گفت: علی جان! دو روز است در خانه چیزی برای خوردن نداریم، این غذای مختصر را هم برای شما نگه داشته بودم».

زن هنوز هم وسایلش را جمع می کند. هنوز هم حرف می زند، از اینکه اشتباه کرده است که زن او شده و دیگر به خانه برنمی گردد. از اینکه اگر در آن خانه بماند، حسرت یک سفر خارج از کشور بر دلش می ماند.

کارشناس ادامه می دهد: « علی(ع) رو به همسرش کرد و گفت: زهرا جان چرا زودتر نگفتی تا چیزی برایتان تهیه کنم؟ زهرا(س) جواب داد: الآن هم اگر نمی پرسیدید، چیزی نمی گفتم. علی جان! من چطور می توانم چیزی از شما بخواهم که از عهده شما خارج است؟ جواب خدا را چه بدهم؟» کارشناس زن می گفت: اینها شعار نیست، عمل است؛ عمل واقعی... .

مجری برنامه در حال خداحافظی کردن است. زن، چمدان به دست از اتاق بیرون می آید، مرد با نگاهش او را دنبال می کند. زن به طرف در ورودی خانه می رود، کفش هایش را می پوشد. مجری برنامه گفته بود که وقتشان تمام است، اما خودش یکسره حرف می زد!

می گفت زهرا(س) باید الگوی همه زنان باشد و...

مرد تلویزیون را خاموش می کند، صدای بسته شدن در حیاط می آید. زن رفته است!

**آسیب شناسی خانواده(6): ریشخند و مسخره کردن در خانواده**

یکی از مسائل بسیار مهم و حساس در زندگی خانوادگی، تکریم و حفظ حرمت زن و شوهر از سوی دو طرف است. زوجین موظفند برای استحکام خانواده، همیشه حرمت همسر را نگه دارند؛ خواه این در برابر فامیل و بیگانگان، خواه میان خود و او.

یکی از آسیب های جدی و گاه پنهان در روابط زن و شوهر، مسخره کردن یکدیگر است که بیشترین تأثیرش را در تخریب بنیان سعادت خانواده می گذارد.

هر مرد و زنی باید به این نکته توجه داشته باشد که تنها موجود بی عیب و نقص، پروردگار متعال است. پس هر یک از زن و مرد ضمن بهره مندی از کمالاتی، نقص و عیب هایی نیز دارند و معنای حفظ و نگه داشت حرمت، این است که فرد نظر خود را بیشتر به کمالات همسر معطوف کند و عیب ها و کمبودهای او را چه در برابر خود او و چه در برابر دیگران بازگو نکند.

محیط خانواده برای رشد و بالندگی، به صفا و صمیمیت نیاز دارد. این صمیمیت و صفا، بر پایه حفظ شخصیت و احترام متقابل استوار می شود، نه بر مبنای بی حرمتی و مسخره کردن یکدیگر.

زن و مرد می توانند به جای درک نکردن و به سخره گرفتن یکدیگر، شخصیت طرف را حفظ کنند و با حفظ آرامش و طمأنینه، اشتباه ها و عیب های همدیگر را به رخ نکشند و برای آنکه از روی دادن چنین اشتباه هایی در آینده، جلوگیری کنند، بهتر است نکته هایی را پیشنهاد کنند که طرف مقابل را به خطایش آگاه کنند و از ارتکاب مجدد آن باز دارند.

تنها چیزی که انسان ها هرگز آن را فراموش نمی کنند و از خاطره ها پاک نمی شود، زخم زبان ها و نیش زدن هاست.

با عیب جویی ها و مسخره کردن ها، دوستی ها و صمیمیت ها از بین می رود و به جای آن، بذر دشمنی ها و کینه توزی ها کاشته می شود.

چه بسیار زخم های جسمی که پس از گذشت زمان التیام می یابد، ولی نیش و زخم زبان ها که همیشه خاطره آن در ذهن ها باقی می ماند.

به خاطر داشته باشیم که نه قانون، نه اقتصاد و نه رفاه خوب، به تنهایی نمی تواند محیط خانواده را سرشار از عشق و صفا کند، بلکه تنها عاملی که در ایجاد الفت و صمیمیت نقش اساسی را به عهده دارد، برخورداری از خوش خلقی و پرهیز از تندگویی، بدگویی و مسخره کردن است.

در خانواده هایی که تندگویی، مسخره کردن و بدخلقی رواج دارد، پی آمدهای زیر به چشم می خورد:

صمیمیت ها، یکدلی و یک زبانی، جای خود را به بی زاری و جدایی می دهد.

اعضای خانواده از رشد و تعالی باز خواهند ماند؛ زیرا استعدادهای درونی در محیطی بروز می یابد که روابط صمیمی میان اعضای خانواده وجود داشته باشد.

پدر و مادر در محیط خانواده نقش الگو را عهده دار هستند. وقتی تندی و پرگویی بین زن و مرد رواج داشته باشد، به طور قطع این گونه روحیه ها به کودکان خانواده انتقال داده خواهد شد.

وقتی صفا و صمیمیت در محیط خانوادگی از بین برود، اعضای خانواده تنها به گوشه نشینی خو می کنند و از نظر رشد درست اجتماعی باز خواهند ماند.

حفظ حرمت و شخصیت زن و مرد توسط همدیگر در محیط خانه، عاملی قوی برای تحکیم خانواده است.

در خانواده هایی که زن به شکل های گوناگون مرد را تحقیر می کند، او را می کوبد یا به گونه ای وانمود می کند که شوهرش بی لیاقت است، بزرگ ترین ضربه ها به موجودیت خانواده وارد می شود.

**آسیب شناسی خانواده(7):تابستان است، سری به بزرگ تره بزنیم**

**الهام رضایی**

امروز همچون گذشته رد پای سبز تو را در آشیانه ای جست وجو کردم که همواره روشنی و گرمایش را از وجود تو وام گرفته بود، اما افسوس که تو را نه در مأمنی به نام خانه، بلکه در سرای سالمندان یافتم. اینجا بی شباهت تر از هر مکانی به خانه ات بود. دیگر از آن حوض آبی رنگ و ماهیان سرخ خبری نبود. کاش می دانستی که بعد از رفتن تو، گلدان های شمعدانی خشکیده اند و حسرت دیدن آشیانه پرنده ای بر ایوان خانه، دل را به تنگ آورده است، ولی باز مانند گذشته، تو در کنار پنجره هستی!

بی هوا یاد زمانی افتادم که تو را از آمدن بچه ها خبردار می کردند و تو با شوقی وصف ناپذیر، سبد میوه ها را در آب حوض رها و خانه را آب و جارو می کردی. سماور را روشن و قندان های نقره ای را از نبات و پولکی انباشته می ساختی و زمانی که زنگ خانه به صدا درمی آمد، با جامه ای سفید همچون فرشتگان عرش کبریا به استقبال می آمدی، اما همان چشمانی که روزگاری با دیدنت آرام می گرفتند و گوش هایی که آوای مقدس لالایی ات برایشان زیباترین آهنگ زندگی بود، مدت هاست که با تو بیگانه شده اند و سراغی از تو نمی گیرند؛ ولی به راستی یک عمر خدمت و مهرورزی تو با چه بهایی سنجیده می شود؟ ای عطیه الهی! چه دلیلی حضورت را در این سرا توجیه می کند؟ و من امروز اینجا هستم در کنار تو و دیگر آموزگاران الفبای عشق و عاطفه در سرای سالمندان فاطمیّه قم.

وارد سالن که می شوم، یکی از سالمندان با چهره ای گشاده و متبسم نظرم را جلب می کند. خود را فهیمی معرفی می کند و می گوید: 85 سال دارم و حضورم در این مکان به این دلیل است که هیچ فرزند یا آشنا و فامیلی ندارم.

در فاصله نه چندان دوری از او، سالمند دیگری، تسبیح به دست در حال گفتن ذکر و صلوات است. زمانی که از او می پرسم چرا به سرای سالمندان آمده است؟ ترجیح می دهد پاسخ سؤالم را در سکوتی پرمعنا و نگاه حزن آلودش بیابم.

یکی دیگر از حاضران در سرای سالمندان که پیرزنی 80 ساله است، علت حضورش را ناتوانی و بیماری عنوان می کند و می گوید:«فرزندانم در آپارتمان های کوچکی زندگی می کنند و هر کدام سختی های زندگی شان را دارند. من هم به دلیل ناتوانی و بیماری ام، به مراقبت ویژه ای نیاز دارم و قادر به کنترل ادرار نیز نیستم. از این رو، احساس کردم آنها از نگه داری من خسته شده اند و از طرفی توانایی مالی شان اجازه نمی دهد پرستار تمام وقت برایم به کار گیرند. این شد که بهتر دیدم به اینجا بیایم تا آنها را به زحمت نیندازم.

اما این پیرزن از چه زحمتی حرف می زد؟! آیا واژه زحمت برای نگه داری یک بیمار، آن هم در مقام مادر، مناسب است و به کار می آید؟

پس مراقبت های مداوم یک مادر از فرزندش، تر و خشک کردن او، مهرورزی، شب زنده داری ها و دیگر محبت ها و فداکاری های او چه عنوانی را به خود می گیرد؟

خانم آقایی، مسئول این مرکز در توجیه حضور سالمندان حاضر در این مکان، می گوید: بیشتر خانواده هایی که سالمندشان در اینجاست، معتقدند تا حد امکان از سالمندشان مراقبت کرده اند، اما زمانی که سالمندشان دچار بیماری یا فراموشی شد، دیگر نگه داری آنها برایشان امکان ندارد. برخی خانواده ها نیز کمبود فضا و نداشتن جای کافی را دلیل آوردن سالمندشان معرفی می کنند.

وی اشاره می کند: بیشتر سالمندان گرچه پس از مدتی خود را با شرایط و برنامه هایی که برایشان در نظر می گیریم، وفق می دهند، اما همه آنان پس از آمدن به این مکان، تا مدت ها دل تنگ خانه و فرزندانشان هستند.

خانم موسوی، سالمند دیگری است که هیچ گاه حس زیبا و شیرین مادری را تجربه نکرده است. وی می گوید: خوابیدن، راه رفتن، نماز خواندن، دعا و نیایش و نگاه کردن به هم، تمام آن کارهایی است که ما در اینجا انجام می دهیم.

وی با اظهار خرسندی از بودن در چنین مکانی می گوید: حال، دیگر مطمئنم که در بی خبری و بی کسی نمی میرم.

خانم مرتضوی هم مادر 5 فرزند است. وی با بیان اینکه یک بیمار دیابتی است، می افزاید: من به اصرار خودم به اینجا آمدم، ضمن اینکه فردا فرزندانم برای بردن من به اینجا می آیند.

با تکان سر مسئول این مرکز، متوجه می شوم که این خیال سبز مادر، توهمی بیش نیست و فردایی که او انتظارش را می کشد، شاید هیچ گاه نیاید.

آری فشار خون، دیابت، آلزایمر و بسیاری بیماری های دیگر، دلیل حضور این مادران در سرای سالمندان است، اما به راستی دلایل حضور این مادران در چنین مرکزی، نامهربانی، ناسپاسی و فراموشی فرزندان نیست؟!

[1] . علی قائمی، نظام حیات خانواده در اسلام، تهران، نشر انجمن اولیا و مربیان ایران، 1375، چ6، ج10، صص 74 ـ 77.